

دکتر محمود شفیعی

همه گویند ولی گفتهٔ سعدی دگر است

-۲-



رویکار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گفته اند که چرا سعدی فرموده است: زمین لگد خورد از گاو و آخر بدان علت که ساکن است نه مانند آسمان دوار! یعنی چرا زمین را ساکن دانسته است؟

باید توجه داشت که نزد قدما تا زمان «گالیله» در هیئت نظر «بطلمیوس» مورد قبول بود که در آن فرضیه زمین را در مرکز می پنداشتند و کواکب گرد زمین می گردیدند. در همین معنی نظامی فرماید:

در این مورد باید گفت که زمین ساکن است و آسمان دوار است.

خبرداری که سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک
 و گویند چرا در باب هشتم بوستان ضمن داستانی که چنین آغاز می شود:
 بتی دیدم از عاج در سومنات بدان سان که در جاهلیت منات !
 در آن بتکده مغ ، برهمن ، ترسا ، بت پرست و غیره همه پرستش آن بت
 می پرداختند . بعلاوه بتکده را دیر هم خوانده است و نیز اهانتی بیعض مذاهب
 کرده است ؟

اما اینها دلیل بر این نیست که سعدی از مذاهب بی اطلاع بود خاصه که
 در نظامیه بغداد درس خوانده بود و منبر و مجلس داشت . بلکه اینها و نظایر
 آن را میتوان دلیل بر این دانست که در نظر مسلمان آن روزی با بعثت رسول
 اکرم هر مذهب دیگر منسوخ است و پیروی آنها نوعی کفر ، شرک و بت پرستی است .
 و نیز گفته اند که چرا سعدی گاهی به مذاهب دیگران توهین کرده مثلا
 گفته است :

گر آب چاه نصرانی نه پاک است جهود مرده می شویم ، چه پاک است ؟
 می گوئیم علاوه بر توضیح که قبل دادیم ، سعدی در اینجا مثالی آورده
 است و می گوید از تلاقی پلیدی با پلید دیگر چه پاک ؟ چه برای مرده یهودی
 غسلی لازم نیست که یا آب چاه نصرانی باشد یا غیر آن . بنا بر این منظور اهانت
 به جهود و ترسا نیست . چنانکه در مثالی برای ثبوت طبیعت اشیاء فرماید :
 اگر صد سال گبر آتش فروزد اگر روزی در آن افتد بسوزد
 یعنی طبیعت آتش سوزاندن است . دوست و دشمن نمی شناسد .

یا این بیت :

خر عیسی گرش به مکه بری باز گردد ، هنوز خر باشد !
 و این بیت :

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد! که منظور نه تشخص خاص برای خر عیسی است و نه امتیازی در شستشو با آب زمزم و کوثر بلکه نوعی عالیت از هر جنس را در مثال ذکر کرده است تا بیشتر جلب توجه کند و این نکته‌ی است که ارباب ذوق و ادب خوب بدان واقفند!

همچنین گفته‌اند که چرا سعدی در قتل المستعصم بالله عباسی مرثیه ساخت و حال آنکه غالب خلفای اموی و عباسی صالح نبودند.

می‌گوییم اولاً سعدی مثل شاعران دیگر مرثیه‌هایی ساخته است در مرگ اتابکان فارس و رجال دیگر نیز هست ثانیاً سعدی مسلمان قرن هفتم است و در آن زمان شاهان، وزیران و دانشمندان هم خلیفه عباسی را جانشین پیغمبر می‌دانستند. شاهان چون محمود غزنوی و جلال‌الدین ملک‌شاه، حتی محمود با آن قدرت به لقب مولی امیر المؤمنین (بنده خلیفه) افتخار می‌کرد یا چنین سیاستی را وسیله پیشرفت کار خود می‌دانست! از بزرگان و دانشمندان هم مردانی چون امام محمد غزالی و خواجه نظام‌الملک بر این عقیده بودند. تعصب ملی و مذهبی امروز ما نسبت به خلفای اموی و عباسی مسأله دیگری است. غضب خلافت به عقیده شیعه هم موضوعی است جداگانه. در آن زمان «معتزله» که متفکرین فرق اسلامی بودند حکومت فاضل را با وجود افضل جایز می‌دانستند. این مباحث خود گفتگویی دیگر است و مستلزم فرصتی دیگر و در هر حال اینها دلیل خوبی و صلاحیت خلفا هم نیست.

ثالثاً میتوان گفت که سعدی خواسته است بطور غیر مستقیم فجایع قوم وحشی مغول را برای بیداری ملت‌های مسلمان بیان کند و قتل مستعصم را نمونه بارز آن شومیها دانسه است. چنانکه اگر ما نتوانیم مستقیماً کسی را یا عملی را تخطئه کنیم گاهی مخالف آن را تحسین و تمجید می‌کنیم و این خود نوعی

مخالفت انفجار است. بنا بر این از این حیث هم ایرادی بر سعدی وارد نیست. و نیز ایراد کرده اند که سعدی در حکایت اول از باب پنجم گلستان حسن میمندی را بجای احمد بن حسن میمندی آورده است یعنی پدر را بجای پسر (اگر مسامحه نسخه نویسان نباشد).

گوییم اولاً چنین خلط و اشتباهی را دیگران هم کرده اند چنانکه گاهی بجای حسین بن منصور حلاج، منصور حلاج آورده اند. مانند این بیت:

گر که چو منصور بدارم زنند بانگ انا الحق بزند دار من!

ثانیاً اصل، موضوع حکایت است نه اشخاص آن. مشابه آن بسیار است. بالاخره بعضی گفته اند که چرا سعدی هزلیات و مطایبات گفته است یا چرا بابی از گلستان و بابی از بوستان در عشق و جوانی است و مواردی از آنها جنبه بدآموزی دارد!

ما جواب این ایراد را در پاسخ کلی «انتظار ما از سعدی» ذیلاً خواهیم داد.

از سعدی چه می خواهیم

ما سعدی را حکیم، مبلغ مذهب، معلم اخلاق، مورخ، ریاضی دان و امثال اینها نمی دانیم. سعدی را شاعری بلند مرتبه، نابغه سخن سرایی، ستاره درخشان ادب فارسی می شناسیم. آنچه از آن معانی در سخن سعدی آمده باشد فقط مزید بر محاسن اوست و بس.

شاعر انسانی است تابع احساس و تخیل خود. محیط، اجتماع، اوضاع و احوال زندگی در شاعر هم مثل در انسانی تأثیر می کند منتهی تأثرات شاعر از محیط، اجتماع و حالات به علت حساسیت او بیشتر است. شاعر انفعالات درونی خود را از غم، شادی، زشتی، زیبایی، وصل، هجران و جز اینها

بهرتر و عاطفی تر از دیگران بیان می کند .

شاعر و محیط :

شاعر هم از محیط اجتماعی خود متأثر میشود و هم در جامعه خود مؤثر است . محیط حکومت سامانیان و عشق و علاقه این خاندان بزرگ بایران و آثار ایرانی است که فردوسی را بوجود می آورد . اما فردوسی نیز چنان در جامعه ایرانی مؤثر واقع می شود که هزار سال در فکر و روح این مردم حکومت داشته است و باز هم خواهد داشت .

محیط حکومت غزنویان ، عنصری مخالف با سنتهای ایرانی را بوجود می آورد که در قصیده ای به مقتضای میل سلطان محمود و خطاب با او می گوید و نیاکان خود را تحقیر می کند .

تو شاه دینی و این رسم ، رسم گبران است

• روا نداری بر رسم گبران رفتن !

یعنی برگزاری آیین سده و مهرگان رسم گبران (باکاف تحقیر) است

نه شیوه تو مردغازی ! *روش کا و علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
همین طور حکومت سلجوقی ، مغولی ، صفوی و قاجاری هر يك شاعرانی فراخور محیط تربیت می کند و بالاخره محیط سیاسی دوره انقلاب مشروطیت شاعران و نویسندگان متناسب با آن اوضاع و احوال (شرح جزئیات این موضوع که خود بحثی شیرین و دلکش است خارج از حوصله این گفتار میباشد) .

سعدی هم تربیت شده محیط اجتماعی خود است و چون شاعری عالم و جهاندار و مجرب و با نبوغ شعری بود در مورد موضوعات مختلف سخن گفته که تنوعی خاص در سخن این بزرگوار است و این مزیتی است دیگر که

سایر استادان ادب کمتر دارند. بطور خلاصه میتوان گفت همه شاعران و نویسندگان (مثل سایر مردم) تحت تأثیر محیط خود (از سیاسی، اقتصادی، مذهبی و غیره) هستند ولی اثر آنان در اجتماع متفاوت است (به علت درک حقاین محیط). فردوسی، نظامی، سعدی، مولوی و حافظ هزاران سال و تا ایران و ایرانی باقی است (که همیشه پایدار باد!) در فکر و روح این ملت بلکه جهان و بشریت اثر خواهند داشت.

خلاصه بحث و نتیجه آن :

خلاصه بحث و نتیجه سخن اینکه ما از سعدی سخن نغز و شیوا می خواهیم و بس. چنانکه از عطار سبزی نمی خریم و از نقاش بخاری نمی خواهیم. سعدی از این حیث در حد کمال و قدرت است. اگر سعدی بر مبنای علوم (چنانکه انتظار برخی است) شعر می گفت نظمی بوجود می آمد نظیر «نصاب الصبیان» یا «الفیه». (البته منظور تخطئه آن گونه نظم نیست).

بحث شاعر متعهد و ملتزم و وظیفه شعر در جامعه که بحثی است جدید و درخور گفتگو و بررسی، در حوصله این گفتار نیست ولی بجرأت می توان گفت که بطور کلی شعر نغز فارسی از این حیث کم و کسری ندارد،

رساله جامع علوم انسانی

با روشن شدن این موضوع که ما از سعدی چه می خواهیم بفرض اینکه برخی کسان با پاسخهای ما درباره ایرادهای مطروح یا متصور صد درصد قانع نشوند یا احياناً بیان ما قاصر بوده و مقنع نباشد، این سخن که «از سعدی چه می خواهیم» جوابگوی همه ایرادت احتمالی خواهد بود.

در خاتمه برای محض توضیح بنقل خاطره ای می پردازم:

در یکی از سخنرانیهای فرهنگی (ذکر عنوان جلسات نه ضروری است

ونه شایسته) موضوع سخن یکی از سخنرانان این بود: « تناقض در شعر حافظ ». این شخص سخنانی گفت ! خلاصه بیان این بود که حافظ از طرفی حافظ قرآن کریم است،

قرآن ز بر بخوانم باچارده روایت
 و خود می گوید:

هرچه دارم من از این دولت قرآن دارم

و از طرف دیگر در اکثر غزلها از می و معشوق سخن می گوید . از مسلمان و معتقد به قرآن وصف و تحسین می و معشوق (محرمات دین) شایسته نیست . نظیر این بیت :

من وانکار شراب این چه حکایت باشد ! غالباً این قدرم فهم و درایت باشد !
 من بمناسباتی موظف بجوابگویی شدم . در آنجا هم بطور خلاصه همین جواب را که ساده ترین پاسخ است به آن سخنران محترم (ولی متعصب و کم ذوق) دادم که حافظ هم انسانی بود تابع اوضاع و احوال ، جوانی ، پیری ، کامیابی ، محرومیت و چیزهای دیگر . در هر موقع با مقتضای حال شعری سروده است . وقتی که شخص خوش است همه چیز را خوب می بیند و تعریف می کند و زمانی که در سوگواری یا ماتم عزیزی است به کاینات بد می گوید ! نمی توان گفت این شخص يك بار مسلمان بوده و يك بار کافر ! باید در سخن شاعر هم مقتضای حال را در نظر داشت . شب فردوسی در آغاز داستان بیژن و منیژه و ندبه فردوسی در مرگ فرزندش نمونه هایی از مقتضای حال است . بعلاوه مسائل ذوقی را نباید به تعصبات دینی آمیخت !

در میان شاعران ما بخصوص شاعران غزل سرا و قصیده سرا این نوع فکر و اندیشه خوب نمایان است . ضمناً شاعرانی که در تمام اثر (یا دیوان)

خود يك هدف معين دارند انگشت شمارند مانند فردوسی، مولوی، ناصر خسرو و بعض دیگر.

صوفیان معتقدند که بعضی از مردان خدا و مشایخ و اولیا بمقام ثبوت حال می رسند که کیفیات خارجی در آنان مؤثر نیست. شاید منظورشان مقام تسلیم است ولی در این روزگار ما از درك این حال عاجزیم! ضمناً سعدی در مورد یوسف و یعقوب گوید:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند
که ای روشن روان پیر خردمند!
ز مهرش بوی پیراهن شنیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

یعقوب با اشاره باین حالات پاسخ می گوید که :

گاهی بر طارم اعلی نشینیم
زمانی پشت پای خود نبینیم!

در صورت اقتضا گزیده‌یی از نظم و نثر سعدی را برای نمونه در شماره بعد نقل خواهیم کرد، شاید برخی کسان را که فرصت مطالعه کمتر دارند مفید افتد.

سراسر بوستان از اغراقهای زننده و غیره طبیعی پاك است، در قصابد که جای مبالغه و میدان دروغ پردازی است، سعدی قابل مقایسه با مدیحه سرایان نیست و چنانکه در فصل مربوط بقصابد خواهیم دید از اعتدال بیرون نمی‌رود. در غزل که عرصه هنرنمایی سعدی است و استاد استادان بشمار می‌رود اثری از مضمون های غیر طبیعی که بعدها در غزل متداول شد نمی‌یابیم. (قلمرو سعدی)